

نیایش پیامبرانه در قرآن

مهین شریفی*

می‌داد و از آنان مدد می‌گرفت. پیامبران بشر را آموخته‌اند که از همه چیز با خدا سخن گوید و این سخن گفتن گاه حاجت‌خواهی است و گاه صرف گفتگوست.

آدمیان پیش از آنکه از طریق دیدن به وجود یکدیگر پی ببرند، می‌توانند از طریق گفت‌و شنود به وجود هم یقین کنند. گفت و شنوهای مکرر انبیا با خدا به مؤمنان می‌آموزد که به وجود خداوند یقین داشته باشند.

انسانها دعاهایی غریزی و درخواستهایی فطری دارند؛ یعنی به هنگام بروز سختی و مشکلات، به زبان فطرت از پروردگار خود حاجت می‌طلبند (انعام، ۶۳؛ زمر، ۸ و ۴۹؛ یونس، ۱۲؛ روم، ۳۲ و ...). این نیاز فطری نباید با گفتگو خلط گردد؛ زیرا گفتگو امری اختیاری و انتخابی است و شکل ارتقاء یافته و صورت بالنده دعای فطری و طبعی است. رابطه این

چکیده: بخش وسیعی از نیایشهایی که در قرآن آمده دعاهای انبیاست. پیامبران غالباً حین انجام رسالت و در راستای دعوت خود، برای رفع موانع و مشکلات دعا می‌کرده‌اند. هر پیامبر، به مقتضای شرایط زمان و جامعه خویش، خدا را خوانده و با او سخن گفته است. نیایش پیامبرانه در قرآن الگویی از گفتگوی انسانهای برگزیده با خداست. گفتگوهایی که حاوی نکات ارزنده و آموزنده است.

کلیدواژه: نیایش، گفتگوی پیامبران، درخواست، اعتراف، اعتراض، استجاب.

گفتگوی پیامبران با خدا

بخش وسیعی از گفتگوی بندگان با خدا، از زبان انبیاست. دعا، در واقع، ارمغان انبیاست. چه ارمغان و دستاوردی از این برتر و بالاتر که آدمی بیاموزد بدون واسطه با خدای خود سخن گوید! بشری که، برای ارتباط و گفتگو با خدای خویش و درخواست رحمت و عفو او، سالهای متمادی بتها را واسطه قرار

*عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور، سازمان مرکزی.

طغیان کدورتی را به دنبال خواهد داشت که مدتها روح را محبوس می‌کند و تنها خواست یوسف مسلمان مردن و الحاق به صالحین است (یوسف، ۱۰۱). ایوب (ع) پس از تحمل رنج و دشواریهای وصف ناشدنی، خدا را فریاد می‌کند: *انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین*. او نمی‌گوید که مرا از این رنجها رهایی بخش، بلکه کار خود را به خدا وامی‌گذارد و (ترسی از نفس مشکلات ندارد)، تنها از ایمان خود و اهلس بیمناک است (ص، ۴۱-۴۲؛ انبیا، ۸۳-۸۴).

دعای پیامبران هیچگاه تاجرانه^۲ و معامله‌گرانه نیست، بلکه دردمندانه و عاشقانه است. چنانکه عبادت ایشان نیز همواره شوق‌آمیز و مهراندود است. در قرآن از سوی هیچ پیامبری درخواست دخول در بهشت و یا عدم دخول در نار نشده، مگر در یک مورد که در آن ابراهیم (ع) طالب وراثت جنت نعیم است (شعراء، ۸۵)؛ یعنی درخواست می‌کند که در فردوس اعلی، که بالاترین بهشت نعمتهاست، جاودانه (طبرسی، ۱۳۷۹: ۴/۱۹۳؛ طباطبایی، ۱۳۶۳: ۱۵/۹؛ امین اصفهانی، ۱۳۷۹: ۱۰/۸۶) و از سوی دیگر عدم محرومیت از کرامت خداوند در روز رستاخیز را طالب است^۳ (شعراء، ۸۷)، زیرا خداوند وعده داده که در روز جزا شخصیت پیامبران و مؤمنین را دچار انکسار نکرده و آنان را از کرامت خویش محروم نگرداند^۴ (طباطبایی، ۱۳۶۳: ۱۹/۵۵۱؛ قرطبی، ۱۳۷۲: ۱۳/۱۱۴).

درخواست الحاق به صالحین (یوسف، ۱۰۱؛ نمل، ۱۹؛ شعراء، ۸۳) و عدم الحاق به ظالمین (مؤمنون، ۲۸ و ۹۴ و ...)، شمول و دخول در رحمت الهی و اعطای حسنه در دنیا و آخرت (اعراف، ۱۵۱ و ۱۵۵ و ۱۵۶؛ مؤمنون، ۱۱۸) از حاجاتی است که پیامبران از خدا درخواست

دو عموم و خصوص مطلق است نه تطابق و تماثل. پیامبران آن نیاز فطری را پرورش داده و در گفتگو متجلی ساخته‌اند. در مکتب انبیا، دعا علاوه بر طریقت، موضوعیت یافته است.

ویژگیهای نیایش پیامبرانه

نیایش پیامبران و گفتگو با خداوند غالباً حین انجام رسالت، در راستای دعوت ایشان برای رفع موانع و مشکلات بوده است. مناجات انبیا مقلدانه نیست و هر پیامبری به مقتضای حال و مقام خود و متناسب با شرایط زمان و جامعه خویش خدا را می‌خواند و با او سخن می‌گوید.

چنانکه ابراهیم (ع) درخواست مصونیت فرزندانش از بت‌پرستی را در روزگار مکتت آن کیش دارد (ابراهیم، ۳۵)؛ نوح (ع) شکایت قوم خود نزد خدا برده (نوح، ۵-۲۱)؛ موسی (ع)، قبل از عزیمت به سوی فرعون، قدرت و صلابت در مقابل او را می‌طلبد (طه، ۳۵-۲۵)؛ یوسف (ع) خدای را بر حمایتش در برابر زلیخا، در زندان می‌ستاید (یوسف، ۳۳)؛ سلیمان (ع) از اینکه خداوند منطق الطیرش آموخته، او را شاکر است (نمل، ۱۹)؛ دعای ایوب (ع) شکایتی خفی از رنجهایش به خداست (انبیا، ۸۳)؛ و زکریا (ع) برای گریز از تنهایی، در دوره کهنوت، طالب فرزندی صالح است (انبیا، ۸۹).

دعای انبیا در قرآن کاشف از دو حقیقت است: ۱. دائم‌الحضور بودن ایشان در محضر خدا؛ ۲. سهل‌الوصول بودن خداوند. انبیا خدا را معاشر و مصاحب خود دانسته و با او پیوسته در گفت و شنودند.

به شهادت آیات قرآن، مناجات انبیا عافیت‌طلبانه، منفعت‌جویانه^۱ و خوف‌آمیز نیست. آنجا که یوسف (ع) محبس تن را بر محبس روح برمی‌گزیند و به پروردگارش خطاب می‌کند: «قال رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه» (یوسف، ۳۳)، چرا که وسوسه و

۱. اشاره به حکمت ۲۲۹ حضرت علی (ع) در نهج‌البلاغه (فیض‌الاسلام، ۱۱۹۲).
 ۲. اشاره به حکمت ۲۲۹ حضرت علی (ع) در نهج‌البلاغه (فیض‌الاسلام، ۱۱۹۲).
 ۳. برخی از مفسرین در تفسیر این آیه (ولا تخزنی یوم بیعتن) گفته‌اند که این درخواست وی بر وجه انقطاع از غیرخدا و استقصار نفس خویش است (طبرسی، ۱۳۷۹: ۴/۱۹۳؛ بحرانی، ۱۴۱۵: ۴/۱۸۴).
 ۴. تحریم، ۸.

(شعراء، ۸۶)، گواه صادقی بر این حقیقت است که پیامبران انسانهایی رؤوف و قدرشناس بوده‌اند و به سبب کسب منصب و مقام نبوت، حامیان و مربیان دوره صغارت و کودکی خود را از یاد نبرده‌اند.

پیامبران گاه، با دعای خود، امری خارق‌العاده و برخلاف نظم و قانون (ظاهری) جهان را طلب کرده‌اند و دعای ایشان مستجاب گردید. زکریا، علیرغم کهولت سن خود و نازایی همسرش، از خداوند درخواست کرد که او را از تنهایی برهاند و فرزندی به او عطا کند (مریم، ۴-۹؛ آل عمران، ۳۸-۴۰؛ انبیا، ۸۹)؛ خواست ابراهیم نیز چنین بود (ابراهیم، ۳۹ و ۱۰۰). موسی نیز در میقات، درخواست احیای هفتاد مرد از بنی‌اسرائیل را نمود (اعراف، ۱۵۵ و ۱۵۶). این مطالبات و درخواستها، اتمام حجت انبیا بر مردم و اثبات معجزات ایشان و تداوم راه آنهاست. استجابت چنین درخواستهایی (در قالب نیایش) از سوی غیر پیامبران، در قرآن سابقه ندارد. چنانکه حواریون درخواست غیرمتعارف خود را به واسطه عیسی با خدا در میان نهادند و با تهدیدی شماتت‌آمیز از سوی خدا روبرو شدند (مائده، ۱۱۲-۱۱۵).

پاره‌ای نیایشهای انبیا، در قرآن، تعلیمی است. این گونه نیایشها به دو صورت در ادعیه پیامبران ترسیم شده‌اند:

الف) گاه خداوند در خطاب و گفتگوی خود با پیامبران سخنان و درخواستهای ایشان اصلاح و در آن تصرف می‌کند. آنجا که موسی را از درخواست رؤیت خود در این دنیا منع می‌کند (طباطبایی، ۱۳۶۳: ۱۱/۸؛ فضل‌الله، ۱۴۰۵: ۲۳۸/۱۰؛ ذیل آیه ۱۴۳ سوره

نموده‌اند. از دیگر مضامین دعای انبیا در قرآن، طلب غفران و آمرزش است (نوح، ۲۸؛ مومنون، ۱۱۸؛ هود، ۴۷؛ ابراهیم، ۴۱). گناه حاجب و مانعی از حضور دائمی در محضر خدا و سبب محرومیت از وفور حظ و تمتع از این محضر است و طلب غفران به معنای درخواست رفع حجب و موانع و توفیق جبران آن است.

پیامبران هرگاه مرتکب خطایی فکری یا عملی می‌شدند، صادقانه و متواضعانه، به لغزش خویش اعتراف کرده و با یادآوری ربوبیت و الوهیت او، طلب بخشش می‌کرده‌اند (اعراف، ۲۳؛ انبیا، ۸۷؛ قصص، ۱۶)؛ چنانکه تنها کلامی که در قرآن از بیان آدم و حوا و یونس نقل شده است، حاوی اقرار ایشان به ظلم به خویشان است^۶ (اعراف، ۲۳؛ انبیا، ۸۷).

دعای انبیا برای ملحق نشدن به ظالمین نشانی از نگرانی ایشان از ارتکاب هرگونه ستم و تجاوز است؛ زیرا ظلم گناهی نابخشودنی (نساء، ۱۶۸)، فزاینده و ولود است و علاوه بر فزونی گناهان، عذاب الهی را به دنبال خواهد داشت. از سوی دیگر، ظلم و ستم عامل ترس و نگرانی است (عزه دروزه، ۲۸۵/۳: ۱۴۲۱؛ ذیل آیه ۱۰، سوره نمل) و زعامت و رهبری امت، میراث ستمکاران نخواهد بود (بقره، ۱۲۴).

پیامبران را رافتی بی‌کرانه است تا آنجا که حتی در روز رستاخیز بر علیه قوم خود شهادت نداده و آن را به علم خدا وامی‌گذارند (مائده، ۱۰۹). این امر از یک سو، حکایت از تسلیم ایشان در برابر عظمت و علم و قدرت خداست (قرطبی، ۱۳۷۲: ۳۶۱/۶؛ ابن کثیر، ۱۴۰۱: ۱۱۵/۲) و از سوی دیگر، از رافت و عطفیت ایشان نسبت به مردم پرده برمی‌دارد؛ چنانکه در تعبیر ابراهیم (ابراهیم، ۳۶) و عیسی (مائده، ۱۱۸) نیز این رافت و عطفیت نمایان است (آلوسی، ۷۰/۷؛ ابن کثیر، ۱۴۰۱: ۱۲۱/۲؛ قرطبی، ۱۳۷۲: ۳۷۸/۶).

دعای انبیا برای والدین خود (ابراهیم، ۴۱؛ نوح، ۲۸؛ اسراء، ۲۴ و ...)، حتی در صورت گمراهی ایشان

۵. برای آگاهی بیشتر از چگونگی عصمت انبیا از گناهان، نک: سید مرتضی، تنزیه الانبیا؛ قاضی عیاض، الشفا بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱ و ۲؛ حنفی، التراث و التجديد من العقيدة والثوره، ۱۸۷/۴-۱۹۳؛ سبحانی، مفاهیم القرآن، ۳۷۴/۴-۴۳۸؛ معرفت، تنزیه الانبیا.
۶. برخی گفته‌اند ظلم (در اینجا) به معنای نقص است (طبرسی، ۱۳۷۹: ۲/۴؛ طوسی، ۱۴۰۹: ۳۷۴/۴).

بی شک برخاسته از عاطفه پدری است (ابن کثیر، ۱۴۰۱: ۴۸۸/۲). به هلاک فرزند خود و عدم نجات او - به شیوه‌ای غیرمستقیم - انتقاد می‌کند: «و نادى نوح ربه فقال رب ان ابنى من اهلى و ان وعدك الحق و انت احکم الحاکمین. قال يا نوح انه ليس من اهلك انه عمل غير صالح فلا تسئلن ما ليس لك به علم انى اعظک ان تکون من الجاهلین. قال رب انى اعوذ بک ان اسئلک ما ليس لى به علم و الا تغفرلى و ترحمنى اکن من الخاسرين.» نوح، در این گفتگو، بی‌آنکه به مطلوب خود که نجات فرزندش از عذاب است تصریح کند، در گفتار خود رعایت ادب نموده و به این قول اکتفا می‌کند که: «ان ابنى من اهلى و ان وعدك الحق» و تبیین قول او چنین است که: خدایا تو وعده فرمودی که اهل من را نجات خواهی داد و وعده تو حق و تو بهترین حکم گزارانی (بیضاوی، ۱۴۱۶: ۳/۲۳۸؛ قرطبی، ۱۳۷۲: ۹/۴۸).

در پاسخ او خداوند مقدمات کلامش را غیر صحیح دانسته و به او یادآور می‌شود که پسر تو از خاندانت نیست؛ علاوه بر این، شرط نجات آدمیان عمل صالح است نه نسب و پسر تو عملی غیر صالح است (انه عمل غیر صالح) و من به نجات مؤمنین و صالحین وعده داده‌ام نه کافرین (آلوسی: ۱۲/۷۱) حتی اگر منسوب به پیامبری باشد.

در این گفتگو، خداوند اندیشه و کلام نوح را اصلاح کرده و او را به پرهیز از نادانی موعظه می‌کند. نوح از سخن و درخواست بدون علم خود استغفار

اعراف؛ و به نوح می‌آموزد که برای نجات ستم‌پیشگان و غیر صالحین درخواستی ننماید و بدون علم سخن نگوید (هود، ۳۷ و ۴۶ و ۴۷؛ مؤمنون، ۲۷)؛ و به ابراهیم خطاب می‌کند که عهد من به ظالمین نمی‌رسد (بقره، ۱۲۴).

ب) در شماری از آیات قرآن نیز، خداوند با القای گفتارها و درخواستهایی به پیامبر اکرم (ص)، با استفاده از امر قل، در واقع کیفیت نیایش را به مخاطبین می‌آموزد. در این آیات خداوند از پیامبر اکرم (ص) می‌خواهد که به ملک و قدرت و علم بی‌کران او اعتراف کند (زمر، ۴۶؛ آل عمران، ۲۶) و غفران و رحمت خدا، فزونی در علم، صدقی فراگیر و هستی شمول^۷، و مغفرت والدین خود را از خدا طلب نماید (مؤمنون، ۱۱۸؛ اسری، ۲۴ و ۸۰؛ طه، ۱۱۴). و از حضور شیطان و القانات او به خدا پناه برد^۸ (مؤمنون، ۹۷ و ۹۸). نمونه‌ای از این آیات عبارت است از: قل رب اما ترینی ما یوعدون^۹ رب فلا تجعلنی فی القوم الظالمین (مؤمنون، ۹۳-۹۴).

تقریر گفتگوهای پیامبران بزرگ الهی با خداوند

نوح نخستین پیامبر صاحب شریعتی است که خداوند بر هدایت مردمان برگزید. غالب گفتگوهایی که از زبان این پیامبر با خداوند، در قرآن، ذکر شده است، بازگویی مشکلات دعوت او با بیانی شکوه‌آمیز است. سوره نوح تصویری بلیغ و گویا از این گفتگوهای دردمندانه است. در این سوره نوح، مانند یک معاشر، با خدا به گفتگو می‌نشیند. بیشتر آیات این سوره بیانگر خطاب و گفتگوهای یک طرفه او با خداست.

نیایشهای نوح، علاوه بر شکایت از قوم خود و مددجویی و نصرت خواهی از خداوند، در یک مورد، مطالبه است. او خواستار غفران خود و والدین و مؤمنین و هلاک ظالمین است (نوح، ۲۸).

در سوره هود (آیه ۴۵-۴۷) نوح، در گفتگویی که

۷. و قل رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق ... (اسراء، ۸۰). این دعا درخواست حاکم بودن حقیقت صدق بر قول و عمل است که مقام صدیقین است و هرگونه دخول و خروجی را شامل می‌شود (طباطبایی، ۱۳۶۳: ۱۳/۲۴۲).

۸. پیامبر (ص) با القاء خداوند، از حضور شیاطین و وسوسه و اغوای آنها به خدا پناه می‌برد (طوسی، ۱۴۰۹: ۷/۳۹۳؛ طباطبایی، ۱۳۶۳: ۱۵/۷۵).
۹. بگو ای پروردگار من، کاش چیزی را که وعده داده شده به من می‌نمایاندی. این دعا، اخطار و تهدیدی برای مشرکین و تعلیمی برای مؤمنین است که هیچگاه از عذاب خدا ایمن نباشند (مکارم شیرازی، ۱۳۵۳: ۱۴/۳۰۵). برخی نیز گفته‌اند مراد عذاب کفار روز بدر است؛ یعنی پیامبر (ص) درخواست رؤیت عذاب کافرین را حتی المقدور، دارد (طبرسی، ۱۳۷۹: ۴/۱۱۷).

خدا بی‌درنگ به پذیرش و تبعیت تن داده (طباطبایی، ۱۳۶۳: ۱/۴۵۴) و سر تسلیم فرود می‌آورد: «اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین» (بقره، ۱۳۱). و اسلام معنایی جز اخلاص (برای خدا) و اجتناب از معاصی ندارد که این دو، بر هر متعددی لازم است (طبرسی، ۱۳۷۹: ۲/۱۳۱؛ طوسی، ۱۴۰۹: ۱/۴۷۱).

سوره ابراهیم نیز حاوی مناجاتهای ابراهیم و خداوند است (ابراهیم، ۳۵-۴۱)؛ مناجاتی توأم با حمد و سپاس و اقرار به اقتدار و علم خداوند و حاکی از آنکه پروردگار دعای او را می‌شنود (ابراهیم، ۳۹). این نیایش بلند ابراهیم هم اشاره‌ای خفی و غیرصریح به رنجها و آلام اوست (ابراهیم، ۳۵-۳۷) و هم مطالباتی در زمینه‌های گوناگون است. او تنها پیامبری است، در قرآن، که از خداوند مصونیت فرزندانش از بت‌پرستی را درخواست نموده و نمازگزاردن ایشان را خواستار است. این بخش از مناجات ابراهیم، با درخواست غفران خود، والدینش و مؤمنین پایان می‌پذیرد (ابراهیم، ۴۱).

اگرچه بیشتر نیایشهای قرآنی ابراهیم خطاب و گفتگویی یک طرفه است، آهنگ عبارات و سیاق کلام در آنها به گونه‌ای است که گویا گفتگویی دوسویه است.

موسی

بیشتری گفتگوها و خطابهای قرآنی خدا و پیامبران، متعلق به موسی است. این گفتگوها غالباً در سور مکی آمده است.^{۱۱}

تعبیری که خداوند در گفتگوی با موسی به کار برده، ویژه و منحصر به فرد است که از آن جمله‌اند: «قالَ یا موسی انی اصطفیتک^{۱۲} علی الناس برسالاتی و بکلامی ...» (اعراف، ۱۴۴)؛ «واصطنعتک^{۱۳} لنفسی» (طه، ۴۱)

۱۰. گفته‌اند رحمت خدا توفیق به توبه است (قرطبی، ۱۳۷۲: ۴/۸۸).
 ۱۱. جز در یک مورد که در سوره مائده، آیات ۲۵ و ۲۶ آمده است.
 ۱۲. یعنی تو را برگزیدم (فضل‌الله، ۱۴۰۵: ۱۰/۲۴۰؛ عزه دروزه، ۱۹۴۳: ۱۴۲۱).
 ۱۳. تو را خالص برای خود قرار دادم (طوسی، ۱۴۰۹: ۷/۱۵۷) و (برای خویش) برگزیدمت (قمی ۶۰/۲).

طلبیده (قرطبی، ۱۳۷۲: ۴/۸۸) و فقدان رحمت خدا^{۱۰} را از زبان و خسارت می‌نامد، و حق این است که آدمیان در هر مقام و منزلتی باشند آنگاه که به اشتباه خود پی برند، به آن اعتراف نموده، و از آن پوزش طلبند.

ابراهیم

بیشترین ادعیه قرآنی پس از موسی، از آن ابراهیم است. این ادعیه از تنوع موضوعی نیز برخوردار است. تعبیری که در نیایشهای ابراهیم آمده - نسبت به پیامبران دیگر - کم‌نظیر است. تعبیر بدیعی که امید به استجاب و بخشش خداوند در آن متجلی است. برخی از آنها عبارت‌اند از: ان ربی لسمیع الدعای (ابراهیم، ۳۹)؛ انک انت التواب الرحیم (بقره، ۱۲۸)؛ انک انت السميع العلیم (بقره، ۱۲۷)؛ ربنا و تقبل دعا (ابراهیم، ۴۰)؛ انک انت العزیز الحکیم (بقره، ۱۲۹)؛ ممتحنه، ۵).

یکی از زیباترین این تعبیر، عبارتی است که در آن، ابراهیم رحمت و مغفرت خدا را برای گنه‌کاران خواستار است: «رب انهن اضللن کثیراً من الناس فمن تبعنی فانه منی و من عصانی فانک غفور رحیم» (ابراهیم، ۳۶).

برای نخستین بار نیست که او بر مردمان دعا می‌کند و فلاح و رستگاری ایشان را طالب است. در آیات دیگری نیز مضامینی دال بر عنایت خاص او به هدایت مردم آمده است (نک: ابراهیم، ۳۷ و ۴۱؛ بقره، ۱۲۶ و ۱۲۹). بی سبب نیست که خداوند تنها بی‌خردان را روی گردان از آیین پاک او معرفی می‌کند (بقره، ۱۳۰).

ابراهیم که انسانی منتقد، پرسش‌گر و حقیقت‌جوست، در گفتگوی با خدا، گام جدیدی برداشته و از او درخواست شهود و تجربه عینی می‌کند تا ایمان خود را با یقین تجربی بیامیزد و عقل و قلب را به هم پیوند دهد. خداوند نیز درخواست او را می‌پذیرد: «و اذ قال ابراهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تو من قال بلی و لکن لیطمئن قلبی...» (بقره، ۲۶۰). اما همین انسان تسلیم‌ناپذیر و حق‌جو، در برابر فرمان

ارجاعش داد تا با توجه به هیبت و قدرت کوه، عدم تحمل دیدار او را مجسم و مصور کند؛ یعنی اگر کوه ثابت ماند تو هم در مقابل تجلی من طاقت خواهی آورد (قرطبی، ۱۳۷۲: ۲۷۸/۷). و با تجلی بر کوه خواست بفهماند که اگر خدا بر موسی تجلی کند، وجود موسی از بین خواهد رفت چنانکه هویت کوه از میان رفت (طباطبایی، ۱۳۶۳: ۳۱۱/۸).

برخی نیز درخواست موسی را پیرو درخواست بنی اسرائیل (بقره، ۵۵) دانسته‌اند (طبرسی، ۱۳۷۹: ۱۱۵/۱؛ طوسی، ۱۴۰۹: ۲۵۲/۱).

در آیات دیگری از سوره اعراف، قرآن ضمن بیان یکی از معجزات موسی، غیرمستقیم، گفتگویی بی‌بدیل را - از او و پروردگارش - ذکر می‌کند: و اختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا فلما اخذتهم الرجفه قال رب لو شئت اهلکتهم من قبل و ایای اتهلکنا^{۱۵} بما فعل السفهاء منا ان هی الا فتنتک تضل بها من تشاء و تهدی من تشاء انت ولینا فاغفر لنا و ارحمنا و انت خیر الغافرین و اکتب لنا فی هذه الدنیا حسنه و فی الاخره انا هدنا^{۱۶} الیک قال عذابی فساکتبها للذین یتقون و یوتون الزکوه و الذین هم باياتنا یؤمنون (اعراف، ۱۵۵-۱۵۶).

موسی هفتاد تن را برای میقات برگزید. چون آنان مرتکب عملی سفیهانه شده و درخواستی جاهلانه مبنی بر رؤیت خدا نمودند (ابن‌کثیر، ۱۴۰۱: ۲۵۱/۲؛ طباطبایی، ۱۳۶۳: ۳۵۱/۸؛ عزه دروزه، ۱۴۲۱: ۵۸۸/۲) و ایمان خود را منوط به آن ساختند (بقره، ۵۵) خداوند آنان را دچار زلزله (طوسی، ۱۴۰۹: ۵۵۵/۴؛ قرطبی، ۱۳۷۲: ۲۹۴/۷) و یا لرزشی شدید ساخت به طوری

«انا اخترتک...» (طه، ۱۳)؛ «قد اوتیت سؤلک یا موسی» (طه، ۳۶)؛ «قال لا تخافا انسی^{۱۴} معکما اسمع و اری» (طه، ۴۶)؛ «لانخف انک من الامنین» (قصص، ۳۱).

چنانکه از آیات قرآن قابل فهم است، موسی پیامبری کثیرالرجوع به خداوند بود. وی در لحظات و دوران مختلف زندگی خود (گریز از مصر، رسیدن به مدین، رفتن سوی فرعون و...) به هر بهانه‌ای - پیوسته و به سهولت - با خدا ارتباط برقرار کرده و با او سخن می‌گفت. به طوری که عرفا پاسخ طولانی‌اش به خدا را نشانه میل او به اطالۀ کلام و گفتگوی با خدا دانسته‌اند (طه، ۱۸).

موسی بی‌تکلف و صریح با خدا سخن می‌گفت. هنگامی که خداوند از او خواست که به سوی فرعونیان رود گفت: «قال رب انی قتلت منهم نفساً فاخاف ان یقتلون» (قصص، ۳۳). او علاوه بر اینکه بیم خود را از کشته شدن با خدا در میان گذاشت، از فرعون و تکذیب او ابراز ترس و نگرانی کرد و از خدا خواستار معاونت و وزارت هارون، برای پشتیبانی و تصدیق خود شد (قصص، ۳۴ و ۳۵؛ طه، ۳۱ و ۴۵ و ۴۶).

در گفتگویی دیگر، موسی صریحاً به خدا عرضه داشت که: رب ارنی انظر الیک (اعراف، ۱۴۳) و خداوند نیز پاسخ داد که: «لن ترانی و لکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترینی...». شماری از قرآن پژوهان این درخواست را حقیقی پنداشته‌اند (ابی‌السعود، ۲۶۹/۳؛ فضل‌الله، ۱۴۰۵: ۲۳۸/۱۰) که در این صورت، پاسخ خداوند اصلاحی بر اندیشه اوست. گروهی نیز گفته‌اند درخواست موسی، رؤیت با چشم نبوده (آلوسی: ۴۵/۹) و رؤیت قلبی و یقین مراد اوست.

طباطبایی می‌گوید: رؤیت، نوعی علم است که از آن در قرآن به لقاء یاد شده و تنها برای صالحین، آن هم در روز جزا، دست یافتنی است و پاسخ «لن ترانی» مربوط به دنیاست یعنی تا در قید حیات دنیوی هستی، رؤیت حاصل نمی‌شود. (۳۰۸/۸-۳۱۰). آنگاه خداوند بر کوه

۱۴. این آیه وعده‌تأمین به موسی و هارون و کنایه از نصرت و مراقبت است (طوسی، ۱۴۰۹: ۱۷۶/۷؛ کاشانی، ۴۹۰/۵؛ طباطبایی، ۱۳۶۳: ۱۸۹/۱۴).
 ۱۵. پرسش او بر سبیل انکار است (طبرسی، ۱۳۷۹: ۴۸۵/۲).
 ۱۶. گفته‌اند منظور از تعبیر «ان هدنا» پیروی از دین یهود است؛ یعنی درخواست موسی برای قوم خود بود اما پاسخ خداوند عام و بدون تمیید است و وجوب رحمتش نیز مقید به اعمالی است که برای عموم است نه خاص قوم او (طباطبایی، ۱۳۶۳: ۳۵۷/۸). برخی مفسران این تعبیر را به معنای توبه و بازگشت به سوی خدا دانسته‌اند (ابن‌کثیر، ۲۵۱/۲: ۱۴۰۱).

۱۴۷؛ ابراهیم، ۷). خداوند این رحمت عام و جهان‌گستر را بر گروهی واجب ساخته است که آنان تقوا پیشگان و پرداخت‌کنندگان زکات^{۱۷} و مؤمنین هستند (اعراف، ۱۵۶).

در سوره یونس گفتگوی دیگری از موسی و خداوند ذکر شده است: «و قال موسی ربنا انک اتیت فرعون و ملاء زینه و اموالا فی الحیوه الدنیا ربنا لیضلوا^{۱۸} عن سبیلک ربنا اطمس^{۱۹} علی اموالهم و اشدد علی قلوبهم فلا یومنون حتی یروا العذاب الالیم. قال قد اجیت دعوتکما^{۲۰} فاستقیما ولا تبعان سبیل الذین لا یعلمون (یونس، ۸۸-۸۹).

در این گفتگو، که گویا در حالت یأس از هدایت مردم بیان گردیده است (طباطبایی، ۱۳۶۳: ۱۰/۱۶۹)، موسی یکی از عوامل مهم گمراهی را فراوانی ثروت و زینت فرعون و یارانش می‌داند و آن را به خدا نسبت می‌دهد^{۲۱}. این سخن او در حقیقت مقدمه‌ای بر نفرین فرعونیان است. او با ذکر این مقدمه اذعان می‌دارد که اگر عذاب فرعون و عدم توفیقش به ایمان را خواستارم، نه برای انتقام شخصی که برای مصلحت دین است (ابن عاشور: ۱۰/۲۶۷).

عیسی

در قرآن پیامبری کم سخن، فروتن و موفق به توفیق ادب است (ابن کثیر، ۱۴۰۱: ۲/۱۲۱؛ طباطبایی، ۱۳۶۳: ۶/۳۵۲).

۱۷. اولین باری که کلمه زکات در آیات مکی آمده، این آیه است و نیکوتر آن است که به دو معنای تزکیه نفس و زکات مال اطلاق شود (عزه دروزه، ۱۴۲۱: ۲/۴۶۰).

۱۸. کلمه «لیضلوا» هم به ضم یاء قرائت شده هم به فتح آن. در صورت نخست مراد گمراه کردن مردم توسط فرعون است و در صورت دوم مراد گمراهی خود اوست. این نوع گمراهی را - که به واسطه کثرت مال و مقام است - اصطلاحاً استدرج گویند (ابن کثیر، ۱۴۰۱: ۲/۴۳۰؛ بیضاوی، ۱۴۱۶: ۳/۲۱۲؛ طباطبایی، ۱۳۶۳: ۱۰/۱۶۹).

۱۹. کلمه «اطمس» به معنای «اهلکها» است (قرطبی، ۱۳۷۲: ۸/۳۷۵؛ بیضاوی، ۱۴۱۶: ۳/۲۱۲).

۲۰. موسی نفرین کرد و هارون آمین گفت و خدا دعایشان را اجابت کرد (قرطبی، ۱۳۷۲: ۸/۳۷۵؛ ابن کثیر، ۱۴۰۱: ۲/۴۳۰).

۲۱. مراد نسبت ضلالت ابتدایی نیست؛ زیرا ضلالت ابتدایی بر خدا محال است. لکن مراد ضلالت مجازاتی است، که نه تنها محال نیست، بلکه دلیلی بر منع آن وجود ندارد (طباطبایی، ۱۳۶۳: ۱۰/۱۶۹).

که در شرف هلاک قرار گرفته (طبرسی، ۱۳۷۹: ۲/۲۸۴) و یا، بنا بر قول شماری از مفسرین، هلاک شده و پس از دعای موسی دوباره زنده گردیدند (قرطبی، ۱۳۷۲: ۷/۲۹۵؛ ابی السعود: ۲۷۷/۳؛ طباطبایی ۱۳۶۳: ۸/۳۵۱).

موسی از آن سبب نگران بود که بازگشتش، بدون مردان قوم، عامل اعتراض و سرپیچی مردم خواهد شد (قرطبی، ۱۳۷۲: ۷/۲۹۴) و همین امر ایمانشان را زایل خواهد کرد؛ در حالی که اگر پیش از این هلاک می‌شدند طعنی متوجه او نبود (طباطبایی، ۱۳۶۳: ۸/۳۵۴؛ قرطبی، ۱۳۷۲: ۷/۲۹۴). او مضطرانه و ملتمسانه دست به دعا برد و طلب رحمت نمود و خداوند، با دعای موسی، ایشان را دوباره زنده کرد؛ چنانکه در سوره بقره، آیه ۵۶، نیز فرمود: «ثم بعثناکم من بعد موتکم لعلکم تشکرون» (طباطبایی، ۱۳۶۳: ۸/۳۵۴).

در این گفتگو، موسی نخست پرسشی را طرح و سپس خود پاسخ می‌دهد: خدایا! آیا گروهی را به خاطر سفیهانشان مؤاخذه می‌کنی؟ هلاکتی این گونه، سنت تو نیست (طبرسی، ۱۳۷۹: ۲/۴۸۵)، بلکه فتنه و آزمایش توست (قرطبی، ۱۳۷۲: ۷/۲۹۵)، تا به واسطه آن، گمراهان ضلالت برگزینند و ره‌یافتگان هدایت.

موسی به جای تصریح حاجت و خواسته خود - پس از ذکر مقدمات - از دو صفت ولایت و غفران استفاده کرده و درخواست خود را که غفران و رحمت اوست، مابین آن دو صفت قرار می‌دهد: انت ولینا فاغفرلنا و ارحمنا و انت خیر الغافرین. پاسخ خداوند به موسی یکی از امید بخشترین و زیباترین آیات قرآن است: «عذابی اصیب به من اشاء و رحمتی وسعت کل شیء». با این کلام، خداوند رحمت خود را مطلق و هستی شمول اما عذابش را مقید و خاص ذکر کرده است. یعنی از او جز رحمت صادر نمی‌شود. عذاب، مقتضای عمل گناه‌کاران است، نه مقتضای خدایی‌اش، و بنا بر مشیت او به افراد معینی تعلق می‌گیرد (نساء،

کاری بدون حکمت انجام نمی‌دهی. این سخن، درخواست تبری قوم او از عذاب و متضمن تقاضای رد مشیت الهی است که خدا فعال ما یشاء است و لایسئل عما یفعل (ابن کثیر، ۱۴۰۱: ۱۲۱/۲). قول عیسی، مانند سخن ابراهیم، خطاب به خداست (آلوسی: ۷۰/۷؛ ابن کثیر، ۱۴۰۱: ۱۲۱/۲) که فرمود: «و من عصانی فانک غفور رحیم» (ابراهیم، ۳۶).

گفته‌اند که این آیه را شأنی عظیم و امری شگفت است. پیامبر (ص) آن را شبی تا صبح بخواند و نخفت و به شفاعت امتش اندیشید (ابن کثیر، ۱۴۰۱: ۱۲۲/۲؛ آلوسی، ۷۰/۷).

محمد (ص)

اگرچه خطاب خدا به پیامبر (ص) امری مستمر بوده و قرآن به تدریج و طی مناسبت‌ها و مقتضیات گوناگون بر او نازل شده و مخاطب اصلی آن پیامبر اکرم (ص) بوده است، گفتگو و مخاطبت پیامبر با خداوند، در قرآن، فقط سه نوبت - آن هم با آهنگی دردمندانه و شکوه‌آمیز از قوم خود - ذکر شده است.

گفته‌اند که چون مشرکین عناد و سرکشی از حد گذراندند (طبری، ۱۴۰۵: ۱۰۶/۲۵؛ ابن کثیر، ۱۴۰۱: ۱۳۸/۴) پیامبر (ص)، با تأثر و تحسر، فریاد به شکایت نزد خدا برد: «و قیله یا رب ان هؤلا قوم لایؤمنون» (زخرف، ۸۸) و خداوند در پاسخ به او فرمود: «فاصفح عنهم و قل سلام»، در قلب خود از آنها کینه‌ای نداشته باش و از ایشان درگذر و با آنان به سلم رفتار کن و امید داشته باش که آنها به حق بازگردند و به زودی خواهند فهمید (طبرسی، ۱۳۷۹: ۵۹/۵؛ طوسی، ۱۴۰۹: ۲۲۲/۹؛ طباطبایی، ۱۳۶۳: ۱۹۳/۱۸؛ فضل‌الله، ۱۴۰۵: ۳۲۹/۲۰). شکایت دیگر پیامبر (ص) به خدا، از مردمی است که قرآن را متروک و مهجور قرار داده و عمل به آن را از یاد

در این کتاب، تنها دو محاوره^{۲۲} از عیسی و خداوند ذکر شده که هر دو مورد در سوره مائده - که سوره‌ای است مدنی - آمده است: «و اذ قال الله یا عیسی ابن مریم انت قلت للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله قال سبحانک ما یكون لی ان اقول ما لیس لی بحق ان کنت قلتة فقد علمته تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک انک انت علام الغیوب. ... ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم.» (مائده، ۱۱۶ - ۱۱۸).

این آیات، شرح گفتگوی عیسی و خداوند در روز رستاخیز (طبرسی، ۱۳۷۹: ۲۶۸/۲؛ قرطبی، ۱۳۷۲: ۳۷۶؛ بیضاوی، ۱۴۱۶: ۳۸۲/۲؛ طباطبایی، ۱۳۶۳: ۳۵۲/۶) و در حضور کسانی است که قائل به خدایی عیسی بودند (ابن کثیر، ۱۴۰۱: ۱۲۱/۲؛ آلوسی: ۶۴/۷) و قول و عمل خود را مستند به سخن عیسی می‌نمودند و در واقع توییخی بر آنان محسوب می‌شود (ابن کثیر، ۱۴۰۱: ۱۲۱/۲؛ بیضاوی، ۱۴۱۶: ۳۸۵/۲). خداوند راستی ایشان را محک زده و عدم صداقتشان را آشکار می‌کند (مائده، ۱۱۹) و در حضور آنان از عیسی می‌پرسد که آیا تو به مردم گفتی من و مادرم را به خدایی برگزینند؟ عیسی پاسخ خود را با تسبیح خداوند آغاز کرده و می‌گوید که شایسته نیست من سخنی خلاف حق گویم؛ آنگاه، فروتنانه، صحت و عدم صحت پاسخ را به علم خداوند ارجاع می‌دهد (قرطبی، ۱۳۷۲: ۳۷۷/۶) و می‌گوید که اگر گفته بودم، تو می‌دانستی زیرا تو عالم به غیبی و من از آن بیخبرم! هرچه گفتم همان است که تو فرموده‌ای و خود بر آن شاهده‌ی! آنگاه مشفقانه و مهرآمیز (همو قرطبی: ۳۷۸/۶) می‌گوید: ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم: اگر آنها را عذاب کنی، هیچ اعتراضی بر تو نیست (آلوسی: ۷۰/۷؛ طباطبایی، ۱۳۶۳: ۳۵۸/۶)؛ زیرا بندگان تو بودند و دیگری را پرستش کردند و این عین عدل است. اما اگر آنها را ببخشی، از فضل توست (بیضاوی، ۱۴۱۶: ۳۸۵/۲) و تو

۲۲. شرح یک مورد آن (مائده، ۱۱۴ و ۱۱۵) در بخش گفتگوی عیسی و قومش خواهد آمد. آیه ۱۱۰، سوره مائده نیز خطابی یک سویه از خدا به عیسی است.

الثعالبی، عبدالرحمن (بی‌تا)، *الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن*، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت؛

الحبري الكوفي، ابو عبدالله حسين بن حكم (۱۴۰۸)، *تفسیر الحبري*، مؤسسه آل بیت، بیروت؛

الحسيني البحراني، هاشم (۱۴۱۵)، *البرهان فی تفسیر القرآن*، بنیاد بعثت، تهران؛

الزرقانی، محمد عبدالعظیم (۱۹۹۶)، *مناهل العرفان فی علوم القرآن*، دارالفکر، بیروت؛

الزمخشری، محمود (بی‌تا)، *الكشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون-الاتویل فی وجوه التأویل*؛

السیوطی، جلال‌الدین (۱۹۹۳)، *الدرر المنثور فی التفسیر بالمأثور*، دارالفکر، بیروت؛

الطبرسی، ابوعلی فضل بن الحسن (۱۳۷۹)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، داراحیاء التراث العربی، بیروت؛

الطبري، محمد بن جریر (۱۴۰۵)، *جامع البیان عن تأویل ای القرآن*، دارالفکر، بیروت؛

الطوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن (۱۴۰۹)، *التبیان فی تفسیر القرآن*، مکتب الاعلام اسلامي، قم؛

الفيض الكاشاني، محسن (بی‌تا)، *الصادق فی تفسیر کلام الله*، دارالمرتضی، مشهد؛

القرطبي، محمد بن احمد (۱۳۷۲)، *الجامع الاحکام القرآن*، دارالشعب، قاهره؛

المدبیل، محمد کمال (۱۴۲۰)، *الحوار فی القرآن الکریم*، دارالفارابی، دمشق؛

النسفی، عبدالله بن احمد (بی‌تا)، *مدارک التنزیل و حقایق التأویل (التفسیر النقی)*؛

الوقفی، ابراهیم احمد (۱۴۱۴ ق)، *الحوار لغه القرآن الکریم و السنه النبویه*، دارالفکر العربی، بیروت؛

بلاغی، عبدالحجت (۱۳۴۵)، *حجه التفاسیر و بلاغ اکسیر*، حکمت، قم؛

بهبودی، محمد باقر (۱۳۷۸)، *تدبری در قرآن*، نشر سنا، تهران؛

جرجانی، حسین بن حسن (۱۳۳۷)، *جلاء الاذهان و جلاء الاحزان*، دانشگاه تهران، تهران؛

حجتی، سید محمدباقر و بی‌آزار شیرازی، عبدالکریم (۱۳۷۸)، *تفسیر کاشف*، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، خزاعی نیشابوری، حسین (۱۳۶۶)، *روض الجنان و روح الجنان فی*

برده‌اند و یا آن را سخنی لغو و بیهوده پنداشته و به آن ایمان نیاورده‌اند (ابن کثیر، ۱۴۰۱: ۳/۳۱۸؛ قرطبی، ۱۳۷۲: ۱۳/۲۷۱؛ طوسی، ۱۴۰۹: ۷/۴۸۶؛ ...). زمان این شکایت روز جزاست (طباطبایی، ۱۳۶۳: ۱۵/۲۷۲). «و قال الرسول یا رب ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجوراً» (فرقان، ۳۰). شکوه پیامبر در واقع از کسانی است که ایمان، تصدیق و عمل به قرآن را ترک کرده و در آن تدبیر نمی‌کنند (ابن کثیر، ۱۴۰۱: ۳/۳۱۸). این سخن خوف‌انگیز و تهدیدآمیز کنایه از لزوم اهتمام و توجه بیشتر مؤمنین به قرآن است (ابی‌السعود: ۶/۲۱۵).

خطاب دیگر رسول‌الله به خداوند نیز کلام معترضانۀ آن حضرت پس از اصرار مردم در انکار حق است (طباطبایی، ۱۳۶۳: ۱۴/۴۵۴)، که در سوره انبیا آمده است: «قال رب احکم بالحق^{۲۳} و ربنا الرحمن المستعان علی ما تصفون» (انبیا، ۱۱۲): خدایا بین ما و اهل مکه به عدل حکم کن (بیضاوی، ۱۴۱۶: ۴/۱۱۲). سپس روی به مردم کرد و گفت: پروردگار ما بخشاینده و در برابر سخنان ناحق شما، بهترین یاور است زیرا گفتار کذب شما را می‌شنود (ابن کثیر، ۱۴۰۱: ۳/۲۰۴؛ طباطبایی، ۱۳۶۳: ۱۴/۴۵۴). این سخن پیامبر(ص)، مانند قول پیامبران دیگر، در شکایت از قوم خویش است (قرطبی، ۱۳۷۲: ۱۱/۳۵۱).

منابع

ابن عاشور، محمد طاهر (بی‌تا)، *تفسیر التحریر و التنویر*؛

ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر (۱۴۰۱)، *تفسیر القرآن العظیم*، دارالفکر، بیروت؛

ابی‌السعود، محمد بن محمد (بی‌تا)، *ارشاد العقل السلیم الی مزایا القرآن الکریم*، داراحیاء التراث العربی، بیروت؛

الآلوسی، محمود (بی‌تا)، *روح المعانی فی تفسیر القرآن*، داراحیاء التراث العربی، بیروت؛

البروسوی، اسماعیل (۱۴۰۵)، *داراحیاء التراث العربی*، بیروت؛

البغوی، حسین بن مسعود (۱۴۰۷)، *معالم التنزیل*، دارالمعرفه، بیروت؛

البیضاوی، ابوالخیر عبدالرحمن (۱۴۱۶)، *انوار التنزیل و اسرار التأویل*، دارالفکر، بیروت؛

۲۳. در این آیه، حق را به صورت توضیحی به کار برده؛ زیرا حکم خدا

- عزه دروزه، محمد (۱۴۲۱)، *التفسیر الحديث، دارالعرب الاسلامی، بیروت؛*
فضل الله، محمد حسین (۱۴۰۵)، *من وحی القرآن، دارالزهراء، بیروت؛*
قطب، سید (۱۴۱۲)، *فی ظلال القرآن، دارالشروق، قاهره؛*
مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۵۳)، *تفسیر نمونه، دارالکتاب الاسلامیه، تهران؛*
ملاصدرا، محمدبن ابراهیم صدرالدین شیرازی (۱۳۶۶)، *تفسیر القرآن*
الکریم، انتشارات بیدار، قم؛
نهج البلاغه، چاپ فیض الاسلام؛
واعظ کاشفی، کمال الدین (۱۳۱۷)، *تفسیر مواهب علیه، اقبال، تهران؛*
همدانی، محمد حسین (۱۳۸۰)، *انوار درخشان در تفسیر قرآن، لطفی،*
تهران. ■
- غیر حق ندارد. یعنی: رب احکم بحکم الحق (طباطبایی، ۱۳۶۳: ۱۴/۴۵۴؛
قرطبی، ۱۳۷۲: ۱۱/۳۵۱).
تفسیر القرآن، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد؛
رشید رضا، محمد (بی تا)، *تفسیر القرآن الحکیم (المنار)، دارالمعرفه،*
بیروت؛
زیدان، عبدالکریم (۱۴۱۸)، *المستفاد من قصص القرآن للدعوه و الدعاه،*
مؤسسه الرساله؛
سید طنطاوی، محمد (۱۴۱۷)، *ادب الحوار فی الاسلام، دار نهضه مصر*
للطباعة و النشر و التوزیع؛
طباطبایی، محمدحسین (۱۳۶۳)، *المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات*
اسلامی، قم؛
عبدالله محمد، عبدالصمد (۱۴۱۸)، *خطاب الانبیا فی القرآن الکریم، مکتبه*
الزهراء، قاهره؛